

میرا و نامیرا



نور درونی زیبایی
پرده‌ها شکاه علوم انسانی و مطابا درخشش امروز
از خلال اعصار می‌تابد
پرتال جامع علوم انسانی

ابدیتی پایا

نوشته ایام واصف

داوه انسانهای فانی، من همچون رؤیای صخره، زیبا هستم؟
بدلر، گلنای ملال
دو می‌دانم که بیکرم ابدیت واقعی است؟
کتاب مینته من کهن مصری



پایا، رقصان در مجلس هیات
کشتی از نقاشی آرامگاه مصری
(حدود ۱۲۰۰ ق م)، صفحه مقابل
چهار مار لین در پیش، هر پینه
آمریکایی انسانی الاصل در فیلم
می‌آبرو (۱۹۴۱)، به کارگردانی
ژوزف لون استرنگه. دست
راسته نیم تنه نقره‌نی، ملکه
مصر، از سنگ لیک رنگ شده
(قرن ۱۴ ق م) که در موزه مصر در
برلین نگهداری شده است.

تاریخ، حتی تاریخ کره زمین است.
اما بر عکس، کوه خود نماد استقامت است، کوه صاحب
خاطره است، بریدگیهای را که توسط باد به وجود آمده است
دور می‌گیرد و توالی آنان را می‌پذیرد. کوه یک اثر پادبود،
ضبط تاریخ و رمز زمان است. کوه قابل رؤیت است اما
صحرا همواره از چنگ ما می‌گریزد. مانند هر جسم می‌نوان
آن را مجسم کرد. برخلاف صحرا ماده خامی است که قابلیت
شکل پذیری دارد. چه کسی به آن شکل می‌دهد، مسلماً این
باد نیست که با کاوش ناآگاهانه در تاریکی نقش می‌زند.
شکل دادن یعنی نسایمان کردن و شکل دهنده نخستین،
خورشید است.

دیده خورشید نخستین نگاهی است که بر کوه تاریک
پرتو افکند. از آنجایی که نور خورشید ابعاد را توصیف
می‌کند، انبوه مناظر و تصاویر تفسیر ناپذیری را فراهم
می‌آورد. تابش خورشید بر کوه به توده بیشکلی مبهم شکل
می‌دهد و این آرایش نخستین، در واقع یک «نمایان
شدن» است که با روند ظهور آفتابهای به ذهن یک هنرمند
مطابقت دارد.

چشم با تقلید از خورشید جهان را با همه زیباییهایش
خلق می‌کند. چشم خورشیدی با تابشش بر کوه تیره قلم
می‌زند و پسر سنگگاه خود را از دل سنگ می‌تراشد.
دیرالبحری آرامگاه ملکه حتشپسوت در طوبه در کوه غریسی
ساخته شده، همچنانکه خود کوه از تاریکی شکل گرفته
است. تقلید هنر طبیعی از خورشید سازنده، قوانینی را بر ملا
می‌کند که بر خلقت خود حاکم است و روندی را طی می‌کند
که دیدهٔ تسامی جهان را روشنی می‌بخشد.
معدن تشبیه خورشید به چشم را به عنوان سازندهٔ جهان
تقدیس می‌کند. ما در آغاز لحظهای هشتم که زمان به وجود
می‌آید، عمل خلایق، بخش از روند تاریخی نیست؛ نشانهای
از آغاز توین است. نیا سنگاه دیرالبحری، صومعه‌ای است که
به وسیلهٔ دیدهٔ خلایق شکل گرفته است. زیبایی آن، خود را از
ابدیت صحرا جدا می‌کند و تاریخ را ممکن می‌سازد. چیزی
که ما از آن با ایهامات تاریک زمانه یاد می‌کنیم، به دوران
قبل از روشنگری و پلازمن پیش خلایق برمی‌گردد. این
همان چیزی است که صومعهٔ دیرالبحری در نقوش سنگی
همواره حفظ کرده است - زیبایی جهان و تولد آن.

شاید بهتر باشد که از صحرا، محلی که شروع همه چیز از
آنجاست، آغاز کنیم. اگر باید به رمز و راز چیزهایی که برای
ابدیت ساخته شده‌اند نگاهی داشته باشیم، باید صحرا را که
پیش از اهرام تلاه وجود داشته است، از نو کشف کرد. من
مورخ نیستم، از این رو کلمهٔ «شاید» را به کار می‌برم تا به
خود اجازه دهم که در زمینهٔ این خاستگاه افسانه‌ای به تخیل
بپردازم و تولد هنر مصر باستان را مجسم کنم.

جغرافیای برخی از کشورها به این نوع تحلیل از آثار
هنری نمی‌دهد و مصر یکی از آنهاست. پیش از آنکه بشر به
وجود معمورهای مختصات برای طرح نقشه می‌برد سرزمین مصر
به نحوی ابدال از این موهبت برخوردار بود زیرا جریان رود
نیل - از جنوب به شمال - و چرخش خورشید - از شرق
به غرب - دو پهنهٔ سطح مصر آن را فراهم آورده بود.
هنده صرفاً حاصل استتلال نیست، در اینجا اشکال در
برابر گسترهٔ صحرا، در روشنایی ناب و زلال با ابعادی دقیق
و زیبا سر بر افراشته‌اند. خورشید با حرکت دورانی افق را
فرا می‌گیرد و جریان رودخانه آن را قطع می‌کند؛ زندگی
دایمی بین دو کرانهٔ ابدیت، در این سرزمین یکواختی‌ها،
اشکال هندسی از برخورد آیینی نور و فضا به وجود می‌آید.
نماد نمادها، این منظر تقدیس شده، پذیر می‌آشاند و جوهر
اصلی زیبایی را آشکار می‌کند. «اللههٔ خورشید که بر تو آن به
دیدگان همهٔ موجودات زنده روشنایی بخشیده»

دیرالبحری - منظرهٔ مقدس

صخرهٔ سر به فلک کشیدهٔ کوه غریسی در کرانهٔ چپ نیل
نمایان است. کوهی که تا یکپدر بر همهٔ آن چیزهایی است که
صحرا فاقد آن است. صحرای بی‌کران ازلی و بی‌حرکتی که
تن به ستوازش بساطها سپرده است. مساحتیترین نسبی
چشم‌اندازها را شکل می‌دهد، با پارکی راهبهای را می‌سازد
که مدام در حال محوشدن هستند. جریان ریش بی‌نظم شن با
نوعی خویشنداری عمل می‌کند که گویی خود زمان است
(با نبود آن که به همان مفهوم است)، صحرا، با دربر گرفتن
گذشته، حال و آینده به طور همزمان، آگاهی کامل بر حضور
مطلق مجردات دارد. صحرای که نه خاطره‌ای دارد و نه
تاریخ و بر همهٔ احتمالات آغوش گشوده است. این تظلهٔ صفر

ایام واصف

مطالعوس مصری که در حال گذراندن
ترددی در دانشگاه پاریس دربارهٔ
موضوع نور در فلسفهٔ مناصر است.
مقاله‌های علمی و فلسفی شامل تحقیقاتی
دربارهٔ تاریخ و فلسفهٔ هنر و فلسفهٔ وجودی
آلمانی است. وی در حال حاضر مشغول
نوشته‌نویسی است دربارهٔ شهرت‌یافتن در
زندگی در پاریس.



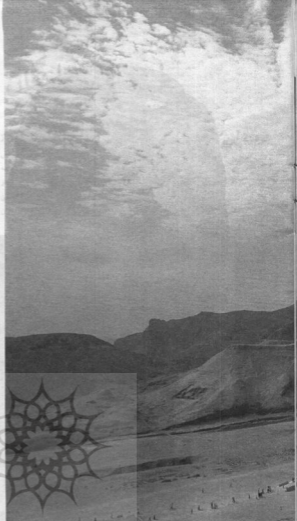
نقوش برجسته خاطرات

عمل خلاق گرچه خود مبدأ زمان است، تاریخ خود را نیز در آن ثبت می‌کند. دیوارها، سقفها و ستونهای صومعه‌های مصری پوشیده از کنده‌کاریهایی است که مراسم رسمی، آیینهای عبادی و صحنه‌هایی از جنگ را به نمایش می‌گذارد. در سرسرای آرامگاه حتشبسوت، نقوش کنده‌کاری تولد آسمانی ملکه و لشکر کشی دریایی به سرزمین پونت (ساحل سومالی) را مجسم و برای ابد افتخار پادشاه را ثبت می‌کنند. تصاویر چنان ظریف تراشیده شده‌اند که به نظر می‌رسد نقاشی باشند تا مجسمه. مجسمه‌سازان با پیروی از طراحی باد، دیوارهای بیرونی معابد را به صورت مجوف و دیوارهای داخلی را به شکل برجسته ساخته‌اند. زمینه‌های صحنه جنگ، طوری طرح‌ریزی شده‌اند که جزئیات هر نقش با کوچکترین تغییر در سطح به نمایش درآمده است. داستان پیکر تراش به سنگ شکل می‌دهد و در آن یادگاری، مقصد

اهدیت را نقش می‌زند، مطالعات تاریخ

از این روست که هر هنرمند برای قراردادهای شناخته شده و یا آیینهای هنر خود که اولین آن، قانون تناسب آرماتی است، احترام قائل است. هر نوع شوآوری شخصی، تلاش دایمی را نابود می‌کند. جایی که کنده‌کاریهایی که توسط باد برداشته کوه صورت گرفته، ممکن است به وسیله بادهای دیگر دستخوش تغییر گردند. هنرمند فرسایش را مسهار می‌کند. باد را زیر فرمان خود درمی‌آورد و قانون خود را بر آن اعمال می‌کند. با تداوم عمل پیکر تراش، تکبیک قوام و ثبات می‌گیرد.

از ایسن رو دستاوردها و شاهکارهای یک سلطان جزئه قوانین فوق بشری محسوب شده، از قلمرو تاریخ می‌گریزد و در ابدیت ثبت می‌گردد. هر چیز مصور همانفنگ بسا قراردادهایی که بی‌نیاز از جنبه‌های مختلف هنری است. حاشی از این است که زمانی یک الهام شخص نیست. نظر



منتقدین مدتها درباره کیفیت ایستای هنر مصری سخن رانده‌اند و از «کوری غریبه» آن انتقاد کرده‌اند. اما درست از طریق همین تکرار خستگی ناپذیر همان خطوط است که می‌توان به خلوص خط دست یافت. نقاشی سمبلیک، جوهر حرکت رقص و عصاره همه حرکتهای زمینی است. به تخرین دشوار هنرمندان رقص پسندیدند که با تکرار اجزای هر رقص، حرکت، آن را به افراط می‌رسانند. در اجرای هر رقص، رقص باید خود را از بدن خودرها سازد تا به انشراح و به هسته مرکزی رقص، به حقیقت آن، برسد. در آن صورت، رقص کننده می‌تواند به عنوان تجسم طراسی درآید. نقاشیهای مصری پر است از رقصها و رقصها؛ از رقصهای سنتی و روحانی گرفته تا رقصهایی که برای خشوع در برابر الهه هاتور اجرا می‌شود و رقصهای غیر مذهبی که در صحنه‌های بزم به تصویر کشیده شده‌اند. ما هنرمندانی را می‌بینیم که به چاپکی جانوگران گام برمی‌دارند؛ حرکتی در ابدیت.

سه رقص به طرز استادانه به یکدیگر پیچیده‌اند، گویی که دورین عکاسی، آن را در حین انجام مراحل مختلف تنها یک حرکت ثبت کرده باشد. آنها چرخ می‌خورند، پا را بالا می‌آورند و «چرخ» آگرواتی می‌زنند. حرکت سبک طرح، تأکید بر آن است که حرکت تمام نشده است. از همان روش برای نشان دادن راهیمایسی استفاده شده است. افراد این جمعیت در حالتی متوالی ترسیم شده‌اند که به سمت جلو حرکت می‌کنند. ما صدای قدمهای آنان را می‌شنویم با همان گونه که ندبه و فقه ناپذیر عزاداران را در نمایش حرکت کند در عزای عمومی آنان می‌شنویم.

زیبایی وجود دارد اگر چه در ابدیتی باید. به دور از زمان بی‌تحرک، بین چیزی که بوده است و چیزی که باید شود، در نوسان است. این صدای ضربان موزون یک شاهکار است که به سوی تفسیرهای آتی خود می‌نگرد؛ چرا که زیبایی در گفتگوی جاودانه با زمان است.

دیر ملکه حتشبسوت در دیر الحری، قرن پانزدهم ق. م.

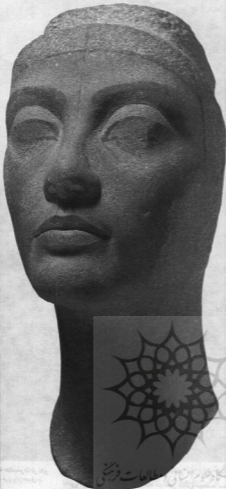
همان دیدگاه خورشید است؛ نظر نهایی که در کنار آن هر دیدنه، اگر نگوییم درگ نادرست، توهمی بیش نیست. بسا تجزیه ناپذیری ماده و همدانگی با شکل انسان هویت انسانی پیدا کرده و به خدایان ابدی پیوسته است.

زیبایی و زمان

دیر حتشبسوت، با جدایی از صحرائی کهن، تاریخ را به حرکت درمی‌آورد و بر آن یادگار خود را حک می‌کند؛ اما آن نیز دستخوش بوالهوسی زمان - توفانهای تاریخ - است؛ مانند کشمکشهای سلسله پادشاهان که بر دیر، نوعی دیگر از فرسایش را اعمال کرده است. پس از مرگ حتشبسوت، تو تموس سوم به یادگاری او بیحرمتی روا می‌دارد، مجسمه‌ها را می‌شکند و نام او را به ضرب تیشه می‌زداید. حال آنکه برای ما همین چهره‌های مثله شده هنوز اثر هنری‌اند. بعضی از آنها، به علت ناقص بودن، توجه بیشتری را جلب کرده است؛ چرا که بعدها توانسته است احساسات شیفتهگان هنر را برانگیزد. زمان به زیبایی، زندگی دوباره، می‌بخشد و زیبایی را احیاء می‌کند. در آن لحظه، حسد، خشم، استه

گنج‌بری: ابدیتی موزون

هیچ چیز در هنر، حتی هیچ حرکتی نباید تصادفی جلوه کند. این گفته دگا است که اغلب هنگام تشریح تکنیک خود برای بیان جذبه رقص روحانی در طراسی غیر متحرک به کار می‌برد که با دقت غریبی در گنج‌برهای مصر باستان به کار رفته است. دگا تیرخه‌هایی نیز که نگاهی به بیرون از تصویر دارند، ترسیم می‌کنند؛ گاهی صحنه‌ها از دو جناح نقاشی شده‌اند و گاهی هم، او اندامها را به طرز درخشان در کنار یکدیگر، در حالت حرکت، ترسیم می‌کند.



یک اثر هنری منشأ رؤیایی می‌شود که به عهدهٔ ماست که آن را جاودانه کنیم. سیر تطور این اثر هنری در طول زمان به کمک نسلهای بعدی که مدام در حال تفسیرند به سرور پیشروی می‌کند.

سر گذشت افتخارآمیز سر ناقص نفرتی سی در موزهٔ قاهره، شاید دربارهٔ این بحث صفح بکشد طراسی سادهٔ چهره و لبهای رنگی آن، ما را به روند تفسیرهای مختلف پایان ناپذیر فرا می‌خواند. زیبایی را هم اکنون در آن می‌بینیم و حالت ناتمام آن، زیبایی بیشتری را نوید می‌دهد. اما امروزه این طرح باشکوه، شاید برای ما بیشتر از مسیر تجربهٔ پیکر تراش جذبه داشته باشد و این به احتمال بیشتر به خاطر ناتمام بودن آن است تا شهرت ملکه نفرتی تی. «با شکوه» است چرا که ما، در آن تجدید خود را می‌بینیم، در اینجا وسوسه می‌شویم که تفسیر شوئیگر را به عنوان پاسخ بیان کنیم که: آن، مدرن نیست، بلکه فقط ناتمام است. اما امروزه، کامل نبودن یک اثر، معمول است. دلیل این ادعا این است که همین مجسمهٔ ناتمام، تصویر کامل نیمهٔ نفرتی تی را که در موزهٔ برلین نگهداری می‌شود، تحت‌الشعاع قرار داده است. آیا در آن مجسمهٔ کامل، افراط شده است؟ در مجسمهٔ کامل، از سر نفرتی تی، زاویهٔ نامنتظره‌ای با پساین آمدن روسری بزرگ و گردن خوش‌تراش، شکل گرفته است که حاکی از استادی هنرمندی است که خود آسمانی است. اما بهتر است آسمان را به حال خود بگذاریم. سکوت می‌تواند گویای از سخن باشد. در زیباشناسی، شکلهای متغلی وجود دارند که زیبایی با غیبت خود پسرسته می‌شود. تعجب برانگیز نیست اگر سر ناتمام نفرتی تسی برای مستجدین امروزی که نوشته را به کتاب کامل و قطعه را به شعر ترجیح می‌دهند، به صورت بت درآید.

هنگامی که معماری آغاز تولد نخستین حمل شد، به نظر می‌رسد که زندگی دوباره در عصر حاضر، فقط تکرار زندگی در صحاری با آیین آغاز باشد، چهره‌های پیکره‌های مصری به این بازی چگانه ساختن و ویران کردن، دوباره ساختن زمان می‌خندند که به هر حال، فقط به معنی کنار آمدن با خود زمان است.

این میل غلبه بر ناپایداری خشن حیات و در پی خلایق دایم برای تحقق بخشیدن به رؤیای ناممکن چساودانگی، ویژگی مصری نیست. این، ممکن است نیروی قهرمانانه باشد، اما به این علت مبتذلتر نیست، چیزی که کمتر مبتذل است، جستجوی ناامیدانه برای دستیابی به مناسبترین وسیله برای نایل آمدن به ابدیت و نفوذ در طبیعت اساسی اشیاء است. پزورگترین دستاورد در جستجوی رهنمودهایی که انسان را از مرگ می‌رهاند، پی برسد به راز زندگی ابدی است. دانش اینک چگونه شکلهای خلق شوند که هزاران سال بعد، معنی جدیدی را القا کنند.

ترجمه می. سلطانزاده

بالا، مجسمهٔ ناتمام ملکه نفرتی تی از سنگ چینی سرخ (۱۴ قرن پیش از میلاد) که در موزهٔ قاهره نگهداری می‌شود.

سمت چپ، گرانادیر (۱۹۹۰-۱۹۰۵) در لوبل رودین ماسولیان به نام ملکه کریستین (۱۹۳۳).